

سطوح درک مفهوم امامت در شعر آیینی معاصر

عباسعلی وفايي^۱

رضا بیات^۲

چکیده

آنچه اشعار مذهبی را از دیگر سروده‌ها جدا می‌کند محتوای آن‌هاست؛ یعنی مذهب. بنابراین مهم‌ترین رویکرد در نقد شعر مذهبی، نقد محتواست. مهم‌ترین مسأله در این رویکرد نقد، سنجش میزان فهم و باورمندی شاعر نسبت به مبانی آیین است. محور باورهای تشیع و وجه تمایز آن با دای‌گر مذاهب، به طور عمده مفهوم امامت است؛ لذا سنجش سطح دانش و شناخت مفهوم امامت و نیز عمق باورمندی به این دانسته‌ها به عنوان ملاکی تعیین‌کننده در نقد محتوایی شعر شیعی محسوب می‌شود. در این نوشته تلاش شده که سطوح مختلف این شناخت مورد بررسی قرار بگیرد و راهکارهایی برای سنجش عمق باور شاعر پیشنهاد شود. در این تحقیق فهم مفهوم امامت به این ۱۰ سطح تفکیک شده است: الف) دریافت‌های حداقلی و تقصیری: ۱- امام: شخصیتی تاریخی ۲- امام: رهبر سیاسی ب) دریافت‌های کلامی و متعارف شیعی: ۳- امام: صاحب فضایل ۴- امام: محبوب خدا و خلق ۵- امام: مستحق جایگاه امامت و خلافت، ج) دریافت‌های باطن‌گرایانه: ۶- امام: نور و حقیقتی برتر ۷- امام: حقیقت قرآن کریم ۸- امام: حاضر در خلقت ۹- امام: قابل الحاق و وحدت، د) دریافت‌های غلوآمیز: ۱۰- استقلال امام و غلو. در این نوشته، استخراج سطوح باورمندی بر پایه قرآن و حدیث شیعی بوده و شعرهای مورد بررسی این پژوهش از میان معاصران انتخاب شده است.

واژگان کلیدی

سطوح اعتقادی تشیع، مفهوم امامت، نقد محتوایی، شعر آیینی معاصر.

Email: a_a_vafaie@yahoo.com

۱ - استاد دانشگاه علامه طباطبایی

Email: Bayat.dr@gmail.com

۲ - دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی

پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۵

طرح مساله

یکی از ساده‌انگاری‌های شایع و مشهور در خصوص ادیان، مذاهب و مکاتب فکری آن است که تصور شود بروز و ظهور یک مکتب از لحظه آغاز تا همیشه، یکسان بوده و هیچ تغییر و تحولی در آن رخ نداده است. مطالعات تاریخ فکر در تبیین نادرستی همین انگاره می‌کوشند. محققان تاریخ فکر، اگر به ریشه آسمانی آیینی باور نداشته باشند، تحولات آن را یکسره حاصل دگرگونی‌های اجتماعی و گذر تاریخ می‌دانند و تحول ظهورات آیین را نشانی از تحولات بنیادین آن می‌دانند؛ چنان که نوع تألیفات مستشرقان و نیز برخی از کتب مسلمانان تربیت یافته آن مکتب بر این روش گام برداشته‌اند؛ تألیفاتی از قبیل «الصلة بين التصوف و التشيع» مصطفی کامل شیخی و «مکتب در فرایند تکامل» سید حسین مدرسی طباطبایی.

اما محققان باورمند به ریشه‌های وحیانی ادیان، تحولات فکری و عقیدتی را حاصل دو علت می‌دانند: یکی القای تدریجی معارف از سوی شارع و دیگری نهادینه نشدن این معارف در اندیشه مردم (گرامی ۱۳۹۱: ۴۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه غدیر فرمود که حلال و حرام بیش از آن است که در یک نوبت گفته شود؛ لذا مردم را به امام ارجاع داد و گستره حضور امام را تا قیامت توصیف کرد^۱؛ یعنی تا قیامت ممکن است حلال و حرام (و توسعا موضوع اعتقاد و اندیشه) به دین اضافه شود؛ بدون آن که بحث تحریف دین در میان باشد؛ یعنی مبانی دین ثابت است و اضافات در پوسته ظاهری نیز از جانب خود شارع است که به تدریج و بنا بر تشخیص نیاز جامعه ظهور پیدا کرده است و همین اضافات نیز بنا بر علم و اراده امام معصوم اتفاق می‌افتد و اگر از طریق امام نباشد، بدعت محسوب می‌شود.

درباره نکته دوم، یعنی نهادینه نشدن معارف در اندیشه باورمندان نیز می‌توان شواهد متعددی از قرآن کریم و نیز تاریخ نقل کرد. در منطق قرآنی ایمان مقوله ای تشکیکی است؛ لذا همیشه و به همه باورمندان می‌توان امر به ایمان بیشتر کرد و از زیادی و کمی ایمان سخن گفت:

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رِسُولِهِ وَالْكِتَابِ

الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ قَبْلِ ... ای مؤمنان، به خداوند و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاده و کتابی که پیش از آن فرود آورده است، ایمان بیاورید ...^۲ (قرآن کریم ۴: ۱۳۶).

- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ : مؤمنان، تنها آن کسانی که چون یاد خداوند پیش آید دل‌هاشان بیمناک می‌شود و چون آیات او را بر آنان بخوانند بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. (قرآن کریم ۸: ۲)

- وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَدَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ : و چون سوره‌ای نازل شود برخی از ایشان می‌گویند : این (سوره) به ایمان کدام یک از شما افزود؟ ولی به ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند می‌افزاید و آنان شاد می‌شوند. (قرآن کریم ۹: ۱۲۴)

در روایات نیز تشکیکی بودن ایمان دیده می‌شود؛ چنان که ایمان شخصی با دیگران سنجیده می‌شود:

- قال الباقر عليه السلام: ... إِنَّ إِيمَانَ أَبِي طَالِبٍ لَوْ وُضِعَ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ وَإِيمَانٌ هَذَا الْخَلْقِ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ لَرَجَحَ إِيمَانُ أَبِي طَالِبٍ عَلَىٰ إِيمَانِهِمْ ... : اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو و ایمان این مردم در کفه دیگر قرار داده شود، ایمان ابوطالب بر ایمان آنان برتری می‌یابد. (الموسوی ۱۴۱۰: ۸۵)

- قَالَ النَّبِيُّ ص أَفْضَلُكُمْ إِيمَانًا أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً: با ایمان‌ترین شما، آگاه‌ترین شماست (شعیری، بی تا: ۱۵؛ مجلسی ۱۴۰۳: ۳: ۱۴).

چنان که در حدیث آخر دیده می‌شود، سطح ایمان وابسته به سطح معرفت و شناخت تعریف شده است. بر پایه این حدیث، می‌توان سنجش دانش و معرفت دینی را ملاکی موثق برای نقد محتوایی و ارزشی آثار مکتوب و اشعار به حساب آورد.

علاوه بر این، در سطح جامعه و در طول تاریخ نیز مفاهیم گوناگونی بر واژه شیعه حمل شده است؛ حتی در زمان امامت امیرالمؤمنین (ع)، کسانی که علی را خلیفه چهارم می‌دانستند بر دین علی و شیعه او بودند (حیدری آقایی و دیگران ۱۳۹۰: ۱۱۷؛ منتظرالقائم ۱۳۹۰: ۱۰۰؛ به نقل از جعفریان ۱۳۶۸: ۱۸) یعنی همانی که امروز سنی می‌نامیم و دقیقاً در

نقطه مقابل شیعه قرار دارد. البته در نوشته حاضر به تطورات مفهوم تشیع در طول قرون نمی‌پردازیم. آنچه که اینجا مورد بحث است؛ تلقی های زنده امروزی از تشیع است که در آینه شعر معاصر نمود پیدا کرده است.^۳

پیش از شروع بحث چند تذکر ضروری است:

- ۱- دشوار یا ناممکن است که سطح اعتقادی شخص را پیدا کنیم؛ چرا که راه یابی به درون و قلب افراد که محل ایمان و معرفت است، ممکن نیست. از طرف دیگر آدمی در طول زمان تغییرات بسیار دارد و در یک زمان هم بسته به شرایط و مخاطب و ... رویکردهای مختلفی می‌تواند داشته باشد. آنچه مورد نقد قرار می‌گیرد، سطح اعتقادی مطرح شده در اثر و به عبارت دقیق تر فهم ما از اثر مکتوب اوست. در نمونه آثار مطرح شده در هر سطح هم مدعی نیستیم که همه اشعار آن شاعر در همان سطح است. ممکن است اشعار دیگرش یا حتی ابیاتی دیگر از همان شعر را متناسب با سطوح دیگر سروده باشد.
- ۲- نکات طرح شده وجه غالب و شاخصه های بارز نوعی تفکر هستند که به شکل منطقی (و نه واقعی) از هم جدا شده اند؛ ممکن است در اثری نشانه هایی از چند سطح به طور هم زمان مطرح شود. ملاک تعیین سطح در این تقسیم بندی وجه غالب است.
- ۳- این سطوح، نمایانگر دانسته هاست نه ایمان قلبی. در هر سطحی از دانسته ها، عمق های ایمانی متفاوتی می‌توان تصور کرد. به عنوان مثال در تاریخ پیش آمده که یک غیر مسلمان که در میدان جنگ با دیدن پیامبر یا امیرالمؤمنین علیهما السلام مسلمان شده و ساعتی بعد شهید شده است (نصر بن مزاحم ۱۴۰۴: ۱۴۸). طبیعتاً سطح دانسته های اسلامی این شهید تازه مسلمان چندان زیاد نیست؛ ولی عمق باور او چنان بوده که حاضر شده بجنگد و جان خود را فدا کند. در نقطه مقابل شخصی مثل عمرو بن عاص که دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام است و ذره ای باور قلبی به فضایل آن حضرت ندارد، در مدیحه ای که برای ایشان سروده، سطح قابل قبولی از دانش را به نمایش گذاشته است (امینی ۱۴۱۶: ۲: ۱۷۳). آنچه که در میزان اعمال سنجیده خواهد شد، باور قلبی است و آنچه که در نقد حاضر می‌توانیم اندازه بگیریم، میزان دانسته هاست.

۴- در میان سطوح مطرح شده زیر، با اندکی اغماض، باور به سطح دوم (امام: رهبر

سیاسی) به بعد، در دایره تشیع به معنای مصطلح امروزی قرار می‌گیرد. حد دیگر خروج از دین نیز غلو است. لذا قرار گرفتن در یکی از سطوح میانی به معنای ایمان است و بدیهی است که ایمان مقوله‌ای تشکیکی است.

۵- در تعیین و تحدید سطوح، هیچ پیش فرضی لحاظ نشده است. پس از خوانش آثار و دسته‌بندی موضوعات و وجه غالب معنایی آنها، به نظر آمده که می‌توان همه‌ی موضوعات مطروحه را در ده گروه و سطح احصا کرد. آنچه که در توضیح هر سطح آمده، نمایانگر شاخصهای دانشی و اعتقادی آن سطح است. در این مرحله فقط با توصیف صرف سر و کار داریم؛ نه ارزشگذاری. این قاعده‌ی منطقی هم در تمام مراحل لحاظ شده است که اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

۶- این نوشته، صرفاً سطوح اعتقادی مندرج در اشعار را بررسی می‌کند؛ بنابراین اشعاری موضوع این پژوهش هستند که نگاهی اعتقادی در آن‌ها وجود داشته باشد. توضیح این که برخی از اشعار آیینی معاصر هیچ محتوای خاصی را القا نمی‌کنند و صرفاً زبان آوری، مدح یا مغالزه‌ای هستند خطاب به شخص معصوم علیه السلام. طبیعتاً این گونه اشعار موضوع پژوهش حاضر نیستند.

شعر زیر بدون جهت‌گیری اعتقادی خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و با کنایات و اشاراتی بسیار پوشیده هجرت آن حضرت را مطرح می‌کند. اگر بخواهیم این شعر را به اجبار در یکی از سطوح این مجموعه بگنجانیم، در سطح حب جای می‌گیرد؛ چرا که به هر حال این زبان آوری نشانگر علاقه‌گوینده به ممدوح است.

می روی درک کنی شور پرستو	ها را	تا فراموش کنی غربت این سو	ها را
ماه خوابید به جای تو در این بستر تا		نقش بر آب کند حیلۀ راسو	ها را
راهی شهر بهارانی و با هر گامی		بیشتر می شنوی رایحه ها، بو	ها را
گرم هر نخل به تو دست تکان داد و بین		آخرین بدرقه نازک آهو	ها را
شهر برخاسته با شوق خوشامد گویی		چه ستبرند، بین شوکت بارو	ها را
می سپاری به نسیم و همه دل می سپرند		بیرق «باد به هم ریخته ی	« مو ها را

(عروب منظومه عشق ۱۳۸۸: ۳۸: مهدی فرجی)

این شعر نیمایی نیز خطاب به امام عصر علیه السلام سروده شده است:
 «می نویسم: چشم های تو / روستای آن طرف تر هاست / روستای بیشه های دور /
 چشم های تو / بانسیم و / آفتاب و / دشت / با درختان پر از لبخند / با کبوترهای بارانی / هم
 آواز است / خرمی از شعر و پرواز است / ... / باد ها گفتند / می آیی / ابرها خواندند /:
 می باری / برگ ها یکریز باریدند: / وقتی از آینه برگردی / آسمان پر می شود / از صحبت
 خورشید» (در شعاع / اسم اعظم / ۱۳۸۸: ۱۳۰-۱۳۲: ذبیح الله ذبیحی)

همچنین است وضعیت اشعار روضه‌ای یا به تعبیر امروزی غزل مرثیه‌ها. بخش قابل توجهی از این گونه اشعار فقط سوزناک هستند و رقت مخاطب را بر می‌انگیزند. می‌توان این سروده‌ها را نیز در سطح حب جای داد؛ اما رقت بیشتر با ترحم تناسب دارد تا حب. ضمن این که برخی از سروده‌ها چندان رقت برانگیز هم نیستند و فقط گزارش تاریخی یک ماجرا محسوب می‌شوند؛ بدون زمینه‌های معرفتی یا احساسی قابل ملاحظه. توضیح این نکته نیز ضروری است که میزان تأثر از یک شعر، مخاطب به مخاطب فرق دارد و نمی‌توان برای آن حکمی کلی صادر کرد.

وقتی فروخت هیزم	تر آشیانه را	فهمید بیت وحی زبان زبانه را
افتاد روی دست زمین از کنار در		از دست داد باغ ولایت جوانه را
او می‌دوید دست به دیوار خان‌ها		پشت سرش ندید ولی هیچ خانه را
آری رسید، لیک بسی تازیانه خورد		انداخت از نفس جرس تازیانه را
آنقدر شد ضعیف که از صبح روز بعد		حتی شکسته خواند نماز دوگانه را

(جعفری ۱۳۸۳: ۴۱)

سطح نخست: امام: شخصیتی تاریخی

ساده‌ترین سطح شناخت امام، شناخت تاریخی است؛ تاریخی که اولاً نمی‌تواند شایستگی‌ها و مراتب معنوی آنها را بایسته‌انگونه که هست را به تصویر بکشد و ثانیاً زمان در تنظیم آن مؤثر است. در این تلقی، امام (ع) شخصی است که در زمان و مکان مشخصی زندگی کرده است. نام پدران و فرزندانش و تاریخ ولادت و وفاتش ثبت شده است. امام (ع) یکی از اهل بیت و بنی هاشم است و بنی هاشم یکی از طوایف قریش. امام و

دیگران سهمی برابر دارند؛ در بیت المال، در توجه، در احترام و ... این شیوه متعصبین از اهل سنت (و نه معاندین و ناصبین) است و در کتب تاریخ نگاران وابسته به دربار های بنی امیه و بنی عباس نمود دارد. در میان شیعیان، در نحوه برخورد با امام و غیر امام می توان ردی از این نگاه پیدا کرد. واعظ زاده خراسانی در مقاله ای با عنوان جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی به بررسی نسل سادات حسنی در اندونزی و ... می پردازد (واعظ زاده خراسانی ۱۳۷۳). بی آنکه بخواهیم برای یک دلنوشته سطحی تعیین کنیم دو نمونه از آن را که در روزگاران نوشته شده است بیان می کنیم. قزوه در سفرنامه حجش، پرستو در قاف، هنگام زیارت بقیع، اول از ده هزار مدفون بهشتی بقیع می گوید، بعد فاطمه بنت اسد را معرفی می کند، بعد عباس بن عبدالمطلب را، بعد چهار امام علیهم السلام را؛ بعد می گوید: شش بار فاتحه می خوانم و دیگر می مانم که چه کنم (قزوه ۱۳۷۵: ۲۵). محمد کاظم کاظمی می گوید: «ما بزرگان دین را هم در چهارده معصوم و حداکثر یکی دو شخصیت دیگر مثل حضرت عباس (س) و حضرت معصومه (س) خلاصه کرده ایم. گویا مذهب ما توانسته است پانزده، بیست نفر لایق ستایش در دامان خود پرورد که البته هیچ گاه چنین نیست» (کاظمی ۱۳۷۸: ۱۴۰).

از آنجا که شعر ذاتا با مبالغه و بیان هنری همراه است، به سختی می توان چنین سطح نازلی از اعتقاد را در شعر یافت؛ چنان که گویندگان مثال های منثور فوق نیز در عرصه شعر سطوح بسیار متعالی تری از اعتقاد شیعی را به نمایش گذاشته اند. اگر بخواهیم سخت گیرانه و بدون فهم ادبی و لحاظ کردن مبالغه، به شعر شاعران نگاه کنیم، می توانیم هم سنگ آوردن نام یا وصف ائمه علیهم السلام با دیگر بزرگان تاریخ را نیز از این مقوله بشماریم:

ای خون اصیلت به شتک ها ز غدیران افشانده شرف ها به بلندای دلیران
جاری شده از کرب و بلا آمده و آنگاه آمیخته با خون سیاوش در ایران

(منزوی ۱۳۸۷: ۳۷۶)

همچنین است وقتی که شاعری برای غیر معصوم همان تعبیری را به کار می برد که جایی دیگر برای امام به کار برده یا حتی از آن نیز فراتر می رود. مردانی در سوگ آیت الله طالقانی تعبیری را به کار برده که در رثای ائمه چنین تعبیری دیده نمی شود:

ای زنده همیشه برایت خدا گریست
تاریخ از این مصیبت بی انتها گریست
(مردانی ۱۳۷۰: ۱۰۶)

سطح دوم: امام: رهبر سیاسی

در این دیدگاه، امام به معنای رهبر سیاسی است؛ چیزی معادل خلیفه . پیامبر (ص) موفق شد؛ چون حکومت به دست آورد . علی (ع) مظلوم است چون خلافت و امامتش غصب شد. فرزندان علی (ع) همه در پی حق ستانی و همه در حال مبارزه با حکومت جور بودند. امام حسین (ع) از بقیه امامان مهمتر است؛ چون آشکارا مبارزه کرده است . اهمیت امام حسن (ع) به خاطر آن است که صلحش مقدمه جنگ امام حسین (ع) شد . امام سجاد (ع) در پوشش مناجات با خدا، اعتراض های اجتماعی اش را بیان می داشت . امام باقر (ع) و صادق (ع) با آگاهی بخشی به مردم مبارزه می کردند و ... ارزش اصلی امام زمان (ع) نیز در این است که حکومت پایدار حق را بر پا می کند.

نماینده مهم این دیدگاه در روزگار ما دکتر علی شریعتی است (شریعتی ۱۳۸۶: ۲۵۸، ۲۶۴ و ...). این نوع از تفکرات در نسل اول شاعران انقلاب و اجتماعی سرایان نسل دوم کاملا مشهود است؛ معلم، میرشکاک، کاظمی، قزوه و ... کاظمی می گوید:

خسته منشین که حدیبیه حنینی دارد
عاقبت صلح حسن جنگ حسینی دارد
ما یقین داریم آن سوی افق مردی هست
مرد اگر هست بدانید که ناوردی هست
نه در این کوه صدای همگان خواهد ماند
آنچه در حنجره ماست همان خواهد ماند
کوه از هیبت ما ریگ روان خواهد شد
و کسی گفت، چنین گفت، چنان خواهد شد

(کاظمی ۱۳۸۸: ۵۸)

علی خلیفه شود پیرمرد بیغوله
یکی است در نظرش باحسن که فرزند است
ملاک او به رگ و ریشه نیست از این رو
محمد بن ابوبکر آبرومند است
علی خلیفه شود شیوه حکومت او
برای عدل های از قوم ناخوشایند است
ستانده می شود آن رفته های بیت المال
از این درخت اگر میوه ای کسی کنده ست

(برقعی ۱۳۹۳: ۳۷)

عملگرایی و منتظر امداد غیبی ننشستن از شاخصه های این نوع نگاه است:

دعاگران همه البته، مجرب است دعاهاشان

ولی حقیر یقین دارم، که انتظار همان جنگ است

(کاظمی ۱۳۸۴: ۳۲)

بهشت اگر به شفاعت رسد نخواهم رفت به زور گریه و طاعت رسد نخواهم رفت

بدون کشته شدن سرنوشت بیهوده ست شهید اگر نتوان شد بهشت بیهوده ست

شکست عبود است آنچه طاعت است مرا و کنـدن در خیر شفاعت است مرا

(کاظمی ۱۳۸۴: ۴۹)

سطح سوم: امام: صاحب فضایل

این نظرگاه را به نام «علمای ابرار» نیز می‌شناسند. در این دیدگاه، امام برترین عصر خویش است؛ اما به زهد و ورع و تقوای خود. وصف‌های معتدل اهل سنت از امامان شیعه معمولاً با چنین تعبیری همراه است: عالم‌ترین اهل زمان بود؛ از همه بیشتر عبادت می‌کرد؛ عالم به تفسیر قرآن بود؛ از پیامبر (ص) احادیث بسیاری نقل کرده است؛ هیچ کس به

بخشندگی او نبود و ... بسیاری از فضایی که شیعیان نقل می‌کنند و به شعر راه یافته نیز در

همین دسته جا می‌گیرد؛ یتیم نوازی امیرالمؤمنین (ع)، سفره کرم امام حسن (ع)، شجاعت و

جنگاوری امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع)، عبادات امام سجاد (ع) و ... عموماً

زیارتنامه‌ها را این گونه می‌خوانند و ترجمه می‌کنند: أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ

الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَ نَصَحْتَ لِلْأُمَّةِ وَ تَلَوْتَ

الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ (کافی ۴: ۵۷۰): شهادت می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی و ... یعنی

ما، مسلمانان عادی، شهادت می‌دهیم که امیرالمؤمنین علیه السلام هم نماز می‌خوانده است

و ... شریعتی بر همین نوع فهم از چنین عباراتی صحه می‌گذارد و این گواهی‌ها را دلیل

بر ظلم و اختناق جامعه می‌داند (دژاکام و شریعتی مزیانی ۱۳۸۸: ۱۰۶) و از مظلومیت علی

علیه السلام می‌داند که باید اثبات کند و گواه بیاورد که نماز می‌خواند و مسلمان است.

در این دیدگاه، ملاک امامت برتری بر اقران است؛ خلافت حق علی (ع) است چون

فضایلش از ابوبکر و عمر بیشتر است و کلاً برترین صحابه است. حتی معاویه وقتی انصاف

می‌ورزد، می‌گوید خلافت حق علی اکبر (ع) است؛ چون فضایل بسیار دارد؛ همه اجداد

پدری و مادری اش از بزرگانند و پسر بزرگ حسین (ع) است (محمدی ری شهری ۱۳۹۰: ۱: ۳۲۴).

اصلی ترین فضایی که در این سطح مطرح می شوند عبارتند از: علم، تقوی، شجاعت، حلم، کرم و ...

نمونه شعر:

آن نعمت بی حد که خدا داد علی بود	مولود حرم، بنده آزاد علی بود
جنگاور میدان و نواز شگر انسان	آیینه حق مظهر اضداد علی بود
کارش همه سرمشق و صفاتش همه نیکو	بر کاخ فضیلت پی و بنیاد علی بود
با آن همه وارستگی از بند تعلق	پیوسته شریک غم افراد علی بود
گریان ز غم بیوه زنان و غم ایتم	وز شادی محنت زدگان شاد علی بود

(چاپیچیان (حسان) ۱۳۸۹: ۷۴)

سطح چهارم: امام: محبوب خدا و خلق

در این سطح از باور به تشیع، دین با حب تعریف می شود:

- قال الباقر علیه السلام: هل الدین إلا الحب؟ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ أَوَلَا تَرَى قَوْلَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ ص حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَرِزْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَقَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ الدِّينُ هُوَ الْحَبُّ وَالْحَبُّ هُوَ الدِّينُ: امام باقر علیه السلام فرمود: آیا دین چیزی جز حب است؟ آیا کلام خدا را نمی بینی که فرموده: بگو اگر خداوند را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد؟ (قرآن کریم ۳: ۳۱) و کلام خدا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمی بینی که خداوند ایمان را در نظر شما محبوب ساخت و آن را در دل های شما آراست؟ (قرآن کریم ۷: ۴۹) و باز فرموده است: کفانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند، دوست می دارند (قرآن کریم ۵۹: ۹). آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: دین همان حب است و حب همان دین است (برقی ۱۳۷۱: ۱: ۲۶۳).

این دیدگاه به شکل ناقص توسط عرفا مطرح شده است. آنان می گویند: «عشق مغز کائنات آمد مدام» (عطارد نیشابوری ۱۳۸۴: ۲۸۵)، می گویند: «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان

اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف» (صدری نیا ۱۳۸۸: ۳۸۶؛ به نقل از نجم الدین رازی ۱۳۵۲: ۱۲، ۱۲۵ و ...)؛ در مکتب اهل بیت (ع) می‌فرمایند: «إني ما خلقت سماء مبيئة، ولا أرضا مدحية... إلّا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء»: من آسمان را بر نیفراشتم و زمین را نگستردم ... مگر در محبت این پنج نفری که زیر عبا هستند (بحرانی اصفهانی ۱۳۸۲: ۱۱: ۹۳۳). می‌فرمایند: «لَو اجتمع الناس على حب علي بن أبي طالب كما خلق الله النار»: اگر مردم بر محبت علی بن ابی طالب جمع می شدند، خداوند جهنم را نمی‌آفرید (طبرسی ۱۳۶۱: ۱: ۱۵۴). در این تعریف از دین، دین مساوی است با عشق و عشق حقیقی فقط برای خدا و اولیاء خدا معنی دارد و ممکن است: «... وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ» (طبرسی ۱۳۶۱: ۲: ۴۹۴). نتیجه این دوست داشتن نیز اطاعت از آنان است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»: بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد (قرآن کریم ۳: ۳۱). در این دیدگاه، مستحب عمل غیر واجبی نیست که به نیت ثواب بیشتر انجام می‌شود؛ بلکه عملی است که به میل صاحب شریعت و بر اساس علاقه و محبت او انجام می‌شود؛ چنان که اشتقاق واژه نیز از حب است و همین را نشان می‌دهد. مکروه نیز این چنین تبیین می‌شود. این دیدگاه، با ذات ادبیات و هنر سازگارتر است و طبیعی است که اهل هنر بیشتر به آن گرایش داشته باشند؛ عرفا هم شاید از همین جنبه به شیعیان نزدیک باشند.

در اشعار آیینی و هیئتی نمونه‌های این دیدگاه فراوان یافت می‌شود؛ ابیات زیر از مشهورترین سروده‌های این گونه است:

در سینه ام جمال علی نقش بسفاست	این سینه را به سینه ی سینا نمی‌دهم
سرمایه ی محبت زهراست دین من	من دین خویش را به دودنیا نمی‌دهم
گر مهر و ماه را به دودستم نهد قضا	یک ذره از محبت زهرا نمی‌دهم
امروز بزم ماتم زهرا بهشت ماست	این نقد را به نسیه فردا نمی‌دهم
در سایه ی رضایم و همسایه ی رضا	این سایه را به سایه طوبی نمی‌دهم

(«سرمایه محبت - سید رضا مؤید» ۱۳۹۴)

دین خوبی با عواطف عموم مردم نیز سازگار است و دل‌ها و محبت عموم را به سوی

خود جذب می‌کند؛ لذا عمومی ترین رویکرد به تشیع همین است و حتی بسیاری از معتقدان دیگر مذاهب و ادیان نیز از سطحی از حب برخوردارند . حب نیز مقوله ای تشکیکی و ذومراتب است و بسته به فهم و باور و عملکرد محب، سطوح گوناگونی پیدا می‌کند. سطح متعالی و فاخرش می‌شود حب و بغض برای خداوند متعال. یعنی محب، اهل بیت را دوست می‌دارد چون آن‌ها محبوب خدایند؛ در مورد دیگران نیز میزان محبوب بودن با میزان خدایی بودن و ارتباط با ولی تعریف می‌شود. در این دیدگاه ارزش حضرت عباس علیه السلام به آن است که در برابر امام حسین علیه السلام تسلیم محض است و امام نیز او را دوست می‌دارد. امام حسین علیه السلام علی اکبر را بسیار دوست می‌دارد؛ نه فقط چون پسرش است؛ بلکه به این خاطر که امام را به یاد پیام بر صلی الله علیه و آله و سلم می‌اندازد و ...

اما سطح پایینتر حب که در برخی اشعار نیز دیده می‌شود، عواطفی منحصر در روابط خانوادگی و غم و شادی‌های انسان‌های معمولی است. در شقّ اخیر، امیرالمؤمنین (ع) مظلوم است چون در جوانی همسر جوانش را از دست داده است؛ رابطه حضرت زینب (س) و امام حسین (ع) فقط رابطه خواهر و برادری است؛ امام حسین (ع) علی اکبر (ع) را دوست می‌دارد چون پسرش است و ... غم شیعیان برای اهل بیت (ع) نیز به خاطر آن است که آن‌ها مقتول به شمشیر یا سم شدند، تشنه بودند، مضروب شدند و ... امام رضا (ع) غریب است چون از موطن خود، مدینه، دور افتاده است و امام حسن (ع) غریب است چون حرمش تخریب شده است. البته این‌ها از مصائب هست؛ سخن بر سر این است که همه مصائب این‌ها نیست.

البته دوستی و محبت با اولیاء خدا محبت و دوستی با خداست زیرا این حب بخاطر فضایل اخلاقی و از سرآمدگی آنها در تقوا ناشی می‌شود. مولوی هم در بیتی گفته است که:

حب خالق از دگر حب‌ها جداست حب محبوب خدا حب خداست

نمونه شعر با رویکرد حب:

اگه پیش بیاد بشه نصیب من لقات، علی من می‌دهم این جون ناقابلو رونمات علی

هر کی بویی برده از مردونگی دیوونته
هی میگه: فدات علی، فدات علی، فدات علی
سپرات که جای خود، دختر تم شیر نره
من به قربون تو و تموم بچه هات علی
اگه عشق تو باشه عبادتا قبول میشه
راستی چه رنگی داره پیش خدا حنات علی...
(انسانی ۱۳۹۲: ۹۰)

سطح پنجم: امام: مستحق جایگاه امامت و خلافت

در این سطح، آموخته‌های کلامی است که اعتقاد را تعیین می کند. در این دیدگاه، طبق نص قرآن و حدیث و بنا بر استدلال‌های نقلی و عقلی، امام دارای منصب و قدرت الهی و واجب‌الاطاعه است و همچون رسول خدا (ص) معجزه و علم لدنی و ولایت تکوینی دارد. در این نظرگاه، امام تمام شؤون پیامبر اکرم (ص) غیر از وحی را داراست:

- قال رسول الله ص: مَنْ أَحَبَّهُ وَ تَوَلَّاهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ هَدَاهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ عَادَاهُ أَصَمَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَاهُ عَلِيٌّ حَقُّهُ كَحَقِّي وَ طَاعَتُهُ كَطَاعَتِي غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي مَنْ فَارَقَهُ فَارَقَنِي وَ مَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که علی را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، خداوند او را دوست می‌دارد و هدایت می‌کند؛ و هر که نسبت به علی کینه بورزد و دشمنی کند، خداوند او را لال و کور می‌گرداند. علی کسی است که حقش مثل حق من و اطاعتش مثل اطاعت من است؛ جز این که پس از من پیامبری نیست. هر که علی را ترک کند، مرا ترک کرده و هر که مرا ترک کند، خداوند را ترک گفته است (ابن شاذان ۱۴۰۷: ۱۷۰).

این دیدگاه پذیرفته شده عموم علمای شیعه است و اعتقاد به منصوص و واجب‌الاطاعه بودن امام (ع)، شرط تحقق تشیع برای هر باورمندی است.

در شعر شیعی ادوار گذشته شعر کار کرد جدل کلامی داشته است و لذا بسیاری از اشعار، مشحون از آیه و روایت و استدلال بودند؛ سروده‌هایی مثل قصیده انصافی (نصیری امینی (دانش) ۱۳۶۵)، قصیده النور الجلی (مدرس فتحی ۱۳۸۶) و ... خواندن چند بیت از سروده مدرس فتحی - که از روزگار ما نیز چندان دور نیست - مقصود از جدل کلامی را واضح تر نشان می‌دهد:

در قبال نص داور افترا بستن چرا؟ «کالنجوم اصحاب» خواندن، حيله دربر داشتن!

حاشِ پیغمبر نگفت اصحاب خود را کالنجوم
«اقتدوا» با وصف «اصحابی» بود ضد و نقیض
«اقتدوا» با «لایهدی» کی؟ کجا باشد روا؟
گر رفیقان پیمبر همچو انجم رهبرند
بی سبب ترجیح مرجوح از چه بر راجح دهند؟
عقل کل مفضل را ترجیح بر فاضل نداد
آن فروتر از چه بر برتر فزوتر داشتن؟
جاعلان را چشم دل بایست اعور داشتن
در ره حق می توان دلها مسخر داشتن
رهنما افضل بیاید تاش رهبر داشتن
آدمی را عقل می باید نه پیکر داشتن
هر فروتر باید از برتر مؤخر داشتن ...
(مدرس فتحی ۱۳۸۶: ۱۸)

اما شعرای معاصر چندان رغبتی به این شیوه نشان نمی دهند؛ شاید از آن جهت که در عصر حاضر، به علت تخصصی تر شدن مباحث علمی و نیز تعاریف جدید از شعر و هنر، مباحث کلامی را سنگین تر از آن می دانند که در زبان لطیف شعر بگنجد.

سپامریان زیر یک سقیفه نشستند
سوره توحید را درست نخواندند
سقف کسا را به زیر دود کشیدند
کش تن هارون قوم نیشان بود
حرمت خورشید را به سایه شکستند
کعبه حاجات را دخیل نبستند
قفل در خانه را به زور شکستند
عابد گوساله اند، گاو پرستند
(جعفری ۱۳۸۳: ۳۲)

سطح ششم: امام، نور و حقیقتی برتر

در این دیدگاه مطرح می شود که پیامبر (ص) و امامان (ع) قبل از خلق این عالم خلق شده بودند: *كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ* (ابن شهر آشوب ۱۳۷۹: ۱: ۲۱۴) و در عوالم پیشین به شکل نور حضور داشتند: *خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُخَلِّقِينَ حَتَّى مِنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِي هَا اسْمُهُ* (ابن بابویه ۱۳۶۳: ۲: ۶۱۳). حدیث مشهور نورانیت امیرالمؤمنین (علوی ۱۴۲۸: ۶۸ و ۷۷؛ حافظ برسی ۱۴۲۲: ۲۵۵؛ مجلسی ۱۴۰۳: ۲۶: ۱) ناظر به این عالم است و جامعترین سند این مبحث محسوب می شود. این سطح از شناخت در منابع و هیأتها و ... گفته و شنیده می شود و مردم به آن معتقدند؛ اما نوعا از ساختار آن و جایگاه آن در خلقت بی اطلاعند. نسخه کامل شده این اعتقاد در بخش «امام: حاضر در خلقت» خواهد آمد. در فهم اجمالی از نورانیت، مؤمنان

اعتقاد دارند که امامان (ع) بسیار والامقام و نورانی اند و نهایتاً معتقدند که در عصر پیامبران پیشین پنج تن و خصوصاً امیرالمؤمنین (ع) حضور داشته‌اند و انبیاء را امداد می‌کرده‌اند.

نمونه شعر:

در میان ادبا، شعرای هیبتی دهه ۸۰ بیشتر به این رویکرد اقبال داشته‌اند:

به ما گفتند تو مافوق نوری غریب خسته سر در تنوری (جعفری ۱۳۸۹: ۱۹)

نشدیدم پهن غیر از بال جبریل میان خانه ات فرش گرانی (جعفری ۱۳۸۹: ۲۱)

هر شب از عرش میهمانی داشت گرم این دست ماجراها بود (ولیئی ۱۳۸۷: ۲۱۲)

سطح هفتم: امام: حقیقت قرآن کریم

در این دیدگاه، قرآن و اهل بیت (ع) دو یادگار پیامبر (ص) هستند که از هم جدا نمی‌شوند (کلینی ۱۴۰۷: ۳: ۴۲۳). مفسر اصلی و حقیقی قرآن کریم اهل بیت (ع) هستند؛ چرا که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (قرآن کریم ۱۳: ۴۳) آنان هستند (کلینی ۱۴۰۷: ۱: ۲۲۹) و راسخون در علم آنان هستند (کلینی ۱۴۰۷: ۱: ۲۱۳) و لذا تأویل آیات را آنان می‌دانند؛ چرا که وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (قرآن کریم ۳: ۷). معتقدان به تأویل‌های اهل بیت (ع) احادیث تأویلی را در کتبی جمع کرده‌اند که به نام تفاسیر روایی شهرت یافته‌اند. مشهورترین این تفاسیر عبارتند از: تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) (۲۶۰)، قمی (قرن ۳)، فرات کوفی (۳۰۷ق)، عیاشی (۳۲۰ق)، تأویل الآيات الظاهرة (۹۴۰ق)، البرهان (۱۱۰۷ق)، نورالثقلین (۱۱۱۲ق) و ...

اغلب آیاتی که در این کتب تأویل شده‌اند، به اهل بیت (ع) بر می‌گردند؛ از حقیقت معنای صوم و صلاه و ایمان گرفته تا عروه الوثقی و صراط المستقیم و ... در فضای این تفاسیر کمتر آیه‌ای از قرآن کریم را می‌توان یافت که در مدح اهل بیت (ع) یا قدح دشمنان آن‌ها نباشد.^۴

نمونه شعر:

بر خاک تنی ماند که ایات مقطع بر نیزه سری رفت که «الشمس ضحیها»

ای معنسی «یا ایتهای النفس» سر تو ای خـون خدا، مثل خدا لایتنها

(شاه زیدی (خروش) ۱۳۹۱: ۵۸-۵۹)

هر چه می گویم علی انکار الهی ترم
مستجار کعبه را دیدم اگر محرم شدم
من نیام در کنارم یک «نبا» دارم «عظیم»
چهره اش مرآت «یس» شانه هایش «محکمت»
هر خط قرآن من توصیفی از سیمای اوست
مرغ «او ادنا» بی ام وقتی که با او می پوم
با «عد الله» آمدم تا «فوق ایدیهم» شدم
طالبان «اه دننا»! این هم «صراط المستقیم»
خلوتش «الطور» شور مر کبش «و العادیات»
هر که من مولای اویم این علی مولای اوست
(صرافان ۱۳۹۰: ۲۱-۲۲)

میان خاک کلام خدا مقطعه شد
میان خاک، الف، لام، میم، طاء، ها، سر
(برقی ۱۳۹۳: ۴۸)

سطح هشتم: امام: حاضر در خلقت

این سطح نظامی ساختارمند دارد و برای امام به جایگاهی مشخص و فعال در ساختار خلقت قائل است. در این سطح، ساختار خلقت این گونه توصیف می شود: اولین خلق خدا نور پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بود:

- قال الباقر علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ أَوْلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَ وَ عِزَّتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ: امام باقر علیه السلام فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید، محمد و خاندان هدایتگر هدایت یافته اش بودند؛ آنان شیخ های نوری در پیشگاه خداوند بودند (کافی ۱: ۴۴۲) (کلینی ۱۴۰۷: ۱: ۴۴۲).

سپس همه خیرها از آن نور خلق شد:

- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص: أَوْلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟ فَقَالَ نُورٌ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللَّهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ: جابر می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: اولین چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ فرمود: نور پیامبر بود ای جابر؛ خدا آن را آفرید و سپس همه خیرها را از آن خلق کرد. (مجلسی ۱۴۰۳: ۱۵: ۲۴)
بلکه آنان بودند که بقیه موجودات را خلق کردند:

- كتب الامام المهدي عليه السلام: ... نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعُنَا ...: امام زمان علیه السلام در نامه ای نوشتند: ... ما آفریده های پروردگاران هستیم و پس از آن، خلائق آفریده های ما هستند... (طوسی ۱۴۱۱ الف: ۲۸۵).

توضیح این که در منطق قرآن کریم خلقت خاص خداوند متعال نیست؛ مثلاً حضرت عیسی (ع) نیز خلق می کند (قرآن کریم ۳: ۴۹؛ ۵: ۱۱۰)؛ البته به اذن خدا که خود احسن الخالقین (قرآن کریم ۲۳: ۱۴) است و سنخ خلق کردنش با سنخ خلق کردن انبیا و اولیا فرق دارد. در این ساختار نور ائمه (ع) کار کرد دارد و خلق و اداره عالم را به عهده گرفته است و درجه بندی مخلوقات بر اساس نوع پذیرش آنان نسبت به ولایت اهل بیت (ع) است:

- عن الباقر ع: ... ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. قَالُوا: بَلَى. فَتَبَّتْ لَهُمُ النَّبُوَّةُ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أَوْلَى الْعِزْمِ أَلَا إِنَّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَكُلُّهُ أَمْرِي وَخُزَّانُ عِلْمِي وَإِنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَأَعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَكَرْهًا. قَالُوا: أَقْرَرْنَا وَشَهِدْنَا يَا رَبُّ وَكَمْ يَجْحَدُ آدَمُ وَكَمْ يَقْرَفُ تَبَّتِ الْعِزْمَةُ لَهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَكَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عِزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عِزْمًا (قرآن کریم ۲۰: ۱۱۵): از امام باقر علیه السلام منقول است: ... سپس خداوند از پیامبران میثاق گرفت که «آیا من پروردگار شما نیستم؟» سپس فرمود: «او این محمد، پیامبر خداست و این علی، امیر مؤمنان است.» پیامبران [این سه شهادت را] پذیرفتند. لذا نبوت برای آنان ثابت شد. خداوند از پیامبران اولوالعزم میثاق گرفت که «بدانید من پروردگار شما هستم و محمد رسول من است و علی امیر مؤمنان است و اوصیای او پس از او والیان امر من و خزانه داران علم من هستند و مهدی [کسی است که] دینم را با او یاری می کنم و دولت خود را با او آشکار می کنم و از دشمنانم با او انتقام می گیرم و با او عبادت می شوم؛ از سر رغبت یا اکراه (خلایق را به عبادت من و اوست)» انبیا گفتند: «پروردگارا، اقرار می کنیم و گواهی می دهیم.» اما آدم نه انکار کرد و نه اقرار؛ لذا برای آن پنج تن اولوالعزم بودن ثابت شد در حالی که آدم عزمی در اقرار به آن نداشت. این همان کلام خداست که: «ما از قبل، از آدم پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد و برای او عزمی نیافتیم.» (صفا ۱۴۰۴: ۷۰).

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَا جَابِرُ أَلَمْ تَسْمَعْ اللَّهَ يَقُولُ [يَقُولُ اللَّهُ] فِي كِتَابِهِ: وَإِذْ أَخَذَ

رُبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَإِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ عَلِيًّا عَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَوَاللَّهِ لَسَمَاءُ اللَّهِ تَعَالَىٰ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَظْلَةِ حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ: از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: ای جابر، آیا کلام خدا در کتابش را نشنیده‌ای که «آنگاه که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، زاده‌های آن‌ها را برآورد و از آنان بر خودشان گواهی گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا» (قرآن کریم ۷: ۱۷۲) و [گواهی می‌دهیم به] این که محمد رسول خداست و علی امیر مؤمنان است. به خدا سوگند که خدا در عالم اظله، آنجا که از ذریه آدم ميثاق گرفت، علی را «امیر المؤمنین» نامید. (کوفی ۱۴۱۰: ۱۴۶).

اهل بیت علیهم السلام در آغاز خلقت، در آفرینش موجودات نقش دارند:

- قال رسول الله ص: فَخَلَقَ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ... وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ السَّمَاوَاتِ ... وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحَسَنِ الْقَمَرَ ... وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ الشَّمْسَ ...: پیلمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خداوند از نور من عرش را آفرید ... و از نور علی آسمان‌ها را ... و از نور حسن ماه را ... و از نور حسین خورشید را ... (طبری آملی ۱۴۲۷: ۹۵).

همچنین پس از آغاز خلقت نیز در جریان حیات حضور دارند:

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بُرٍّ، فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَطْمِ الْعِظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ ...: امام صادق علیه السلام فرمود: ما اصل همه خیر ها هستیم و هر نیکی‌ای از فروع و زیرشاخه‌های ماست؛ از جمله نیکی‌ها توحید است و نماز و روزه و فرو خوردن خشم و درگذشتن از گناهکار و رحم آوردن بر فقیر و رسیدگی به همسایه و اقرار به فضل صاحبان فضل و ... (کلینی ۱۴۰۷: ۸: ۲۴۲).

- عَنْ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زِيَارَتِ الْجَامِعَةِ: إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصْلُهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ: از امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه نقل است: اگر خیر ذکر شود، اول و اصل و فرع و معدن و پناهگاه و حد نهایتش شماست. (ابن بابویه ۱۳۶۳: ۲: ۶۱۶).

- قَالَ عَلِيُّ ع: ... أَنَا أَحَبُّي وَ أَمِيْتُ يَأْذُنُ رَبِّي وَ أَنَا أَنْبِيُّكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ يَأْذُنُ رَبِّي وَ أَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ وَ الْأَنْمَةُ مِنَ أَوْلَادِي ع يَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا

أَحْبُوا وَارَادُوا ... نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا
وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَمَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبَّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَ مَشِيئَتَهُ فِينَا: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منم که به اذن پروردگارم زنده می کنم و
می میرانم و منم که به اذن پروردگارم از آنچه که می خورید و در خانه هایتان ذخیره
می کنید، به شما خبر می دهم و منم که به پنهانی های قلب شما آگاهم. امامان از فرزندان من
نیز هر گاه که دوست داشته باشند و اراده کنند، همین گونه می دانند و انجام می دهند؛ ... ما
چنانیم که هر گاه بخواهیم، خداوند می خواهد و هر گاه چیزی را ناپسند بداریم، خداوند
ناپسند می دارد. وای! وای بر آن که فضل و ویژگی های ما و آنچه که پروردگارمان، الله،
به ما داده را انکار کند! زیرا هر که چیزی از بخشش های خدا به ما را انکار کند، قدرت
خداوند - عز و جل - و خواست او درباره ما را انکار کرده است. (علوی ۱۴۲۸: ۷۵).

در این ساختار، گفتار و رفتار آنان باعث ایجاد شریعت می شود. موضوع کتاب علل
الشرايع صدوق همین گونه علت ها است. در این تفکر آنان هستند که نماز را به پا می دارند
و زکات می دهند و ...؛ یعنی کار آن ها می شود نماز؛ نماز به آنان تعریف می شود نه آنان به
نماز:

- أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَ اتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَ نَصَحْتَ لِلْأُمَّةِ وَ تَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقًّا تِلَاوَةً: شهادت می دهم تو بودی که
نماز را به پا داشتی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و قرآن را چنان
که حقش بود تلاوت کردی... (کلینی ۱۴۰۷: ۴: ۵۷۰).

کار ما تکرار رفتار آنان است:

- قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي: پیامبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود: ببینید من چگونه نماز می خوانم، همان گونه بخوانید. (علامه حلی
۱۹۸۲: ۴۲۳).

این تکرار رفتار حجت خدا در حج کاملاً مشهود است؛ آنجا همه مسلمین رفتار های
حضرت ابراهیم (ع) را تکرار می کنند. در این ساختار، امام (ع) عامل به شریعت نیست؛ بلکه
بالعکس، شریعت آن چیزی است که او انجام می دهد:

- كَتَبَ الْاِمَامُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زِيَارَةِ آلِ يَس : ... فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمْوَهُ وَ
الْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمْوَهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا اَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ: امام زمان عليه السلام در
توقیعی که زیارت آل یس را تعلیم فرمودند، نوشته‌اند: حق آن چیزی است که شما از آن چیزی
راضی هستید و باطل آن چیزی است که شما از آن خشمناک باشید. معروف هر آن چیزی
است که شما به آن امر کنید و باطل هر آن چیزی است که شما از آن نه ی کنید. (طبرسی
۱۳۶۱: ۲: ۴۹۴).

این سطح دقیق بسیاری دارد که طبیعتاً در این چند سطر قابل عرضه و بیان نیست. از
میان نویسندگان معاصر آقای حسین درگاهی در کتب «تمنای قبسی از آتش طور» و
«غرایب قرآن و قرنای آن» به طور مبسوط به این سطح پرداخته است.
نمونه شعر:

تفریح خردسالی او خلق آدم است این مرد در طفولیتش خاکباز بود

(جعفری ۱۳۸۹: ۱۸)

تعریف احکام شرع با رفتار امام:

اینک نماز و خون آغشته در همد قاضی شریح‌ها! فتوا نمی‌دهید؟!

(همه آینه‌ها ۱۳۹۱: ۲۸۸: سید اکبر میرجعفری)

بدون آبروی جاری تو نشد طاهر، فرات آبش قلیل است

(جعفری ۱۳۸۳: ۱۲۳)

امام معادل کعبه:

پس دسته بزرگ ابابیل‌ها کجاست؟ حالا که روی کعبه ما سنگ می‌زنند

(جعفری ۱۳۸۳: ۱۴۹)

نقش داشتن در خلقت موجودات:

خیره در جان درخشان بق هستند همه	آسمان هستی و حیران تو هستند همه
اختران پر تو چشمان تو هستند همه	پاره‌ای از دل ربانی تو خورشید است
زنده از زندگی جان تو هستند همه	هر نسیمی که گذشت از تو مسیحایی گشت
عارفان قاری قیران تو هستند همه	و حی جاری شده در رگ رگ هستی، هستی

هیچ کس نیمه پنهان تو را درک نکند
گیج آفاق نمایان تو هستند همه
(ولیتی ۱۳۸۲: ۸۸)

سطح نهم: امام: قابل الحاق و وحدت

این سطح شباهت بسیاری به وحدت وجود مطرح در عرفان دارد؛ اما در عرفان ابن عربی خلق و خالق وحدت پیدا می کنند و در این سطح باور شیعی خیر . مهمترین ایراد مشرعی بر متصوفه بحث وحدت وجود است . مشرعی می گویند: نسبت خالق و مخلوق تباین است و وحدت وجود را مصداق شرک می دانند. در این ساحت از تفکر شیعی، نور رسول الله مخلوق خداست و طبق تبیین مشرعی، هیچ گونه وحدتی با خداوند ندارد؛ اما پس از آن، مخلوقات - که از نور پیامبر خلق شده اند - جزئی از او هستند و بر اساس اعتقادات و اعمالشان، می توانند این رابطه را تقویت کنند تا آنجا که آشکارا با رسول الله وحدت پیدا کنند؛ چنان که در مورد شیعیان به این وحدت تصریح شده است:

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيِّ ع ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ رُوْحُكَ مِنْ رُوْحِي وَ طِينُكَ مِنْ طِينِي وَ شِعْتِكَ خَلَقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ وَدَّاهُمْ فَقَدْ وَدَّانَا ... : پیامبر به امیرالمؤمنین علیهما السلام فرمود: ای علی، تو از منی و من از تو ام. روح تو از روح من است و گل تو از گل من . شیعیان نیز از اضافه گل ما خلق شده اند. لذا هر که آنان را دوست بدارد ما را دوست داشته و هر که با آنان کینه بورزد، با ما کینه ورزیده و هر که با آنان دشمنی کند، با ما دشمنی کرده و هر که به آنان مهر بورزد، به ما مهر ورزیده است ... (فتال نیشابوری ۱۳۷۵: ۲: ۲۹۶).

در این تفکر راه برای پیوستن به اهل بیت (ع) باز است؛ نه تنها عباس (ع) فرزند فاطمه (س) می شود؛ بلکه سلمان که نژادی کاملاً متفاوت دارد نیز به آن‌ها ملحق می شود:

سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ: سلمان از ما اهل بیت است. (سلیم بن قیس هلالی ۱۴۰۵: ۲: ۹۶۵)

راه برای دیگران هم بسته نیست:

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي: هر که از من پیروی کند، او از من است (قرآن کریم ۱۴: ۳۶).

میزان وحدت و یگانگی وابسته به میزان خلوص و علو مرتبه است و او جش در مورد

خود اهل بیت (ع) صادق است:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَلَقْنَا وَاحِدًا وَعَلَّمْنَا وَاحِدًا وَفَضَّلْنَا وَاحِدًا وَكُنَّا وَاحِدًا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي بَعْدَ بَيْتِكُمْ فَقَالَ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا جَلَّ وَعَزَّ فِي مَبْنِئِ خَلْقِنَا أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ : امام صادق عليه السلام فرمود : آفرینش ما [اهل بیت] یکی است و علم ما یکی است و فضل ما یکی است و همه ما نزد خداوند - عز و جل - یکی هستیم. [راوی می گوید:] گفتم: شما چند نفرید؟ فرمود: ما دوازده نفریم؛ در اول آفرینشمان، این گونه دور عرش پروردگاران - عز و جل - بودیم. اولین ما محمد است و نفر میانی ما محمد است و آخرینمان محمد است. (نعمانی ۱۳۹۷: ۸۶).

قَالَ عَلِيُّ ع: ... لَأَنَا كُنَّا وَاحِدًا أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَكُنَّا مُحَمَّدًا فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ... چرا که ما همگی یکی هستیم؛ اولینمان محمد است و آخرینمان محمد و میانه ما محمد است و همه ما محمدیم. بین ما فرق نگذارید. (علوی ۱۴۲۸: ۷۵).

شاید بتوان رابطه این نوع اعتقاد با فهم عرفا از وحدت را این گونه تبیین کرد: وحدت با ولی، همان وحدت وجود عرفاست و آنان نیز همین مقام را دیده‌اند و درک کرده‌اند؛ اما به اشتباه، آن را وحدت با خداوند پنداشته‌اند؛ یعنی عرفا، بالاترین سطحی را که شناخته‌اند، خدا نامیده‌اند؛ در حالی که آن سطح، مربوط به ولی خدا بوده است نه خود خدا. این مسأله، در این ساحت از تفکر شیعی، توجیه دارد؛ در تبیین شیعی، معصوم (ع) حجب الهی هستند و کسی بالاتر از آنان را نمی‌تواند ببیند و درک کند:

قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَحِجَّةُ اللَّهِ، وَوَجْهُ اللَّهِ، وَنُورُ اللَّهِ، وَحِجَابُ اللَّهِ، وَآيَةُ اللَّهِ...: امیرالمؤمنین فرمود: امام کلمه خدا و حجت خدا و نور خدا و حجاب خدا و نشانه خداست. (حافظ برسی ۱۴۲۲: ۱۷۷)

بالاترین حجاب نیز شخص رسول خاتم (ص) است:

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِنَا عَبْدُ اللَّهِ وَبِنَا عُرْفِ اللَّهِ وَبِنَا وَحُدِّ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٌ ص حِجَابُ اللَّهِ: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند با ما عبادت می‌شود و با ما شناخته می‌شود و با ما

به یگانگی ستوده می شود و محمد حجاب خداست. (کلینی ۱۴۰۷: ۱: ۱۴۵).

خلایق جز از طریق اهل بیت (ع) راهی به شناخت خدا ندارند و شناخت مردم نیز از مرتبه وجودی آن بزرگواران نمی تواند فراتر برود؛ لذا در تفسیر آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: «جن و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا عبادت کنند» (قرآن کریم ۵۱: ۵۶) فرموده اند:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ: امام حسین علیه السلام نزد اصحابش آمد و فرمود: ای مردم، خداوند - که یادش بزرگ باد - بندگان را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند؛ و آنگاه که او را شناختند، عبادتش کنند؛ و آنگاه که عبادتش کردند، به بندگی او از بندگی دیگران بی نیاز شوند. مردی پرسید: ای پسر پیامبر، شناخت خدا چیست؟ امام حسین علیه السلام فرمود: این است که اهل هر زمانی امامشان را که باید از او اطاعت کنند، بشناسند. (ابن بابویه ۱۳۸۵: ۱: ۹).

در این سطح، امام باب الله است؛ شارع و پدید آورنده دین است؛ واسطه بین زمین و آسمان است و تنها راه رسیدن مردم به خدا محسوب می شود:

عَنِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زِيَارَةِ آلِ يَس: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ: از امام زمان علیه السلام در زیارت آل یس نقل است: سلام بر تو ای دروازه خدا و ای کسی که دین خدا را تشریح می کنی^۵ (طبرسی ۱۳۶۱: ۲: ۴۹۳).

عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّعَاءِ النَّدْبِيِّ: أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؟ أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ تَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟: امام صادق علی ه السلام در دعای ندبه فرمودند: کجاست آن دروازه خدا که از آنجا به سوی خدا می روند؟ کجاست وجه خدا که اولیا به سوی او رو می کنند؟ کجاست واسطه اتصال بین آسمان و زمین؟ ((ابن مشهدی ۱۳۷۸: ۵۷۹))

به طور خلاصه، در این ساحت، آنچه از شؤون خداوندی را که سراغ داریم، در ولی خدا تجلی می یابد. تنها تفاوت ولی و خداوند متعال در سنخیت، استقلال خدا و وابستگی

محض ولی به اوست:

عَنْ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَعَاءٍ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ
وَلَاءَهُ أَمْرُكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَشِيرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَأَصْفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَنُونَ
لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيئَتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ
آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ
بَيْنَهَا (بَيْنَهُمْ) إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقَهَا وَ رَتَقَهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ
أَعْضَادُ وَ أَشْهَادُ وَ مَنَاءُ وَ أَدْوَادُ وَ حَفْظَةٌ وَ رِوَادُ فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...: از امام زمان علیه السلام در دعایی (مربوط به ماه رجب) نقل شده است:

خداوند، از تو می‌خواهم به حقیقت هر آن چه که والیان امرت از تو خواسته‌اند؛ آنان که
بر سر تو امین دانسته شدند و به امر تو بشارت داده شدند. توصیف کنندگان قدرت تو و
آشکار کنندگان بزرگی تو. از تو می‌خواهم به آنچه از خواسته‌ات که در ایشان گویا و
آشکار ساختی و آنان را معادن کلمات، و ارکات توحیدت، و نشانه‌هایت و جایگاه
تجلی‌ات که در هیچ جایی تعطیل نمی‌شود قرار دادی. هر که تو را می‌شناسد، به آن‌ها
می‌شناسد. هیچ فاصله‌ای بین تو و آنان نیست جز آن که آن‌ها بنده و آفریده تو هستند؛ فرو
بستن و گشایش آن‌ها به دست توست. آغازشان از تو و بازگشتشان به توست. آنان بازو‌ها
و تقدیر کننده‌ها و بازدارندگان و حافظان و پیشگامانی هستند که با آنان آسمان و زمین را
پر کُودئ؛ تا آنجا که آشکار شد که جز تو خدایی نیست... (طوسی ۱۴۱۱ ب: ۲: ۸۰۳)

اگر در دیدگاه‌های پیشین امام (ع) دارای ولایت تکوینی بود و عالم ملک موجودات
در اختیار او بود، در این ساحت، ملکوت هر چیزی نیز به اراده اوست:

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: پاک است آن که ملکوت هر
چیز در دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شود. (قرآن کریم ۳۶: ۸۳)

در تفسیر آیه فوق باید دانست که «ید الله» همان ولی خداست:

سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ: از
امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: من چشم خدا هستم؛ من دست خدا هستم؛
من پهلوئی خدا هستم و من دروازه خدا هستم. (صفار ۱۴۰۴: ۶۱).

شاید این سطح فهم از دین باشد که برای بسیاری قابل پذیرش نیست و در روایات صعب مستصعب نامیده شده است. معمولاً اگر قائلین به این سطح از اعتقاد، فهم خود از دین را برای همه بازگو کنند، متهم به غلو و بددینی می شوند. در کتاب بصائر الدرجات یک باب ده صفحه‌ای به احادیثی اختصاص یافته که امر ائمه علیهم السلام را صعب مستصعب معرفی می کنند و تحمل آن را مخصوص بندگانی برگزیده با ویژگی های خاص می دانند. (صفار ۱۴۰۴: ۲۰-۲۹).

این سطح در شعر تعداد کمی از شعرا جلوه پیدا کرده است و این طبیعی است؛ چرا که این گونه اعتقاد در سطح فهم عموم نیست. ممکن است شاعری از سر تقلید بدون فهم، یا صرفاً تخیل شاعرانه به این سطح وارد شود. به نظر می رسد اگر چنین اتفاقی بیفتد و کسی بدون فهم از این سطح صحبت کند، در طول کلام قرآنی از نفهمیدن خود به دست می دهد؛ یعنی برای سنجش میزان فهم یک گوینده، مرور کل آثار او مفید است نه یک جمله یا بیت.

نمونه‌هایی از ابیات متضمن فهم وحدت با ولی:

نسبت ولی با خداوند متعال:

نقش نقاش ازل جلوه نمود	خبر این است که بر لوح وجود
راز توحید در او مستتر است	خبر این است و علی آن خبر است
غیب غیب است ولی محسوس است	او که در ذات خدا محسوس است
ظاهرا «این» و به باطن «آن» است	بر زمین می رود و پنهان است
روشنی بخش شب عشاق است	نان و جان می دهد و رزاق است
باده ذات به جام هستی است	بنگریدش که تمام هستی است
الف و های اله است علی	اول و آخر راه است علی

(ولیی ۱۳۹۳: ۱۲۰-۱۲۱)

تسو را خدایی که آفریده درون آئینه را کشیده

تو وجه اوایی خودت بگو که کدام بنده خداتر از تو؟

(برقعی ۱۳۹۰: ۳۱)

این پشت بام‌ها که تو را سنگ می‌زنند دارند روی وجه خدا سنگ می‌زنند
با قصد خرد کردن عکس صفات حق سـوی تمام آینه‌ها سنگ می‌زنند
(جعفری ۱۳۸۳: ۱۴۹)

وحدت شاعر با ولی:

به دریا می‌زنم، دریا ضریح توست غرقم کن
در این امواج پرشوری که من یک قطره از آنم
(برقی ۱۳۹۳: ۱۰)

یک قطره آب بودم و دریا شدم کنون این قوم را چه آینه ساز آفریده‌اند
(جعفری ۱۳۸۳: ۱۶۹)

ما فرع خاک پای تو هستیم ای حـیب
خـاکی که سـر به سجده نیارد اصیل نیست
(جعفری ۱۳۸۳: ۱۸۱)

سطح دهم: استقلال امام و غلو

یکی از اصلی‌ترین هنرهای شاعری، مبالغه است. هنرمند عکاس نیست که واقعیت را عینا و بدون دخل و تصرف گزارش کند؛ بلکه قرار است انفعال نفس و روح خود در برابر پدیده‌ها را تصویر کند و طبیعی است که این تصویر انفعالی در مقایسه با اصل پدیده تفاوت‌هایی داشته باشد. چنین بزرگنمایی‌هایی را در عالم ادبیات مبالغه می‌نامند و با مفهوم غلو شرعی تفاوت دارد. غلوی که باعث خروج از دین است، فقط در جایی است که ولی خدا صراحتا خدا نامیده شود یا صفات و افعال خاص خداوند به ولی نسبت داده شود. چنان که پیشتر بیان شد، صفاتی مثل خالقیت و رازقیت خاص خداوند نیست و به اذن خدا به ولی خدا تفویض می‌شود؛ با این توضیح که سنخیت صفات نیز بین خدا و ولی یکی نیست. اگر کسی رازقیت امام را از سنخ رازقیت خداوند بداند یا امام را مستقل از خداوند بداند، از دایره توحید خارج شده و شرک ورزیده است.

آنچه که در عالم ادبیات از جنس مبالغه است، بیشتر بیان هنری محسوب می‌شود تا اعتقاد و از منظر شرع نیز غلو نمی‌تواند باشد. ضمن این که مکرر پیش می‌آید که شاعری

به کمک قوه خیال مبالغه‌ای می‌سازد؛ در حالی که عین همان مطلب یا بالاتر از آن در آیات و روایات موجود اسرت و او نمی‌دانسته است. در حدیث آمده است:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبَادٌ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ: بپرهیزید از غلور درباره ما. [فقط] بگویید ما بندگانیم. (ابن بابویه ۱۳۶۲: ۲: ۶۱۴؛ ابن شعبه حرانی ۱۳۶۲: ۱۰۴)

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ لَا تُسَمُّونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَلَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من فقط بنده‌ای از بندگان خدا هستم. ما را پروردگار ننماید و [جز این] هر چه می‌خواهید در فضایل ما بگویید؛ چرا که شما در فضایل ما به عمق آنچه که خداوند برایمان قرار داده نمی‌رسید؛ بلکه به یک صدم آن هم نمی‌رسید. (مجلسی ۱۴۰۳: ۲۶: ۶).

نمونه غلو:

ش—کسته قامت پر بار طوبی
رسیده موسم پر برگ و باری

به روی عرش، روح اسم اعظم
به زیر فرش، جسم ذات باری

(جعفری ۱۳۸۳: ۱۴۰)

به روی نیزه می‌بردند خون ذات باری را

(جعفری ۱۳۸۳: ۱۴۶)

ما را غلام حلقه به گوشت ولی تو را
پروردگار بنده زبواز آفریده‌اند

(جعفری ۱۳۸۳: ۱۶۹)

نمونه مبالغه:

راز خلقت همه پنهان شده در عین علی است

کهکش—ان‌ها نخ‌ای از وصله نعلین علی است

(برقعی ۱۳۹۰: ۷۷)

در بیان غائله بیعت گرفتن اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید حضرت فاطمه علیها السلام به نفرین:

افتاد عقب قیامت کبری در آن زمان یکی رسید و گفت ز دربار حیدرش:

یا ایها الرسول مؤمن! مجال ده بر امت خود از زن و طفل و مذکرش
(سهرابی ۱۳۸۶: ۴۴)

نتیجه‌گیری

آنچه که به عنوان اعتقاد شیعی شناخته می‌شود و در شعر شیعی نمود پیدا می‌کند، یک امر تشکیکی و ذومراتب است. آنچه که برای پژوهشگر قابل دسترسی است، آثار مکتوب هر گوینده است و نه مکنونات قلبی او. همچنین سطح معرفت و شناخت قابل شناخت تر است تا عمق باور و ایمان. با توجه به تمام نکات فوق و بر اساس شاخصه های اعتقادی، می‌توان مدعیان و معتقدان به تشیع را بر اساس سطح فهمشان از مفهوم امامت به چند دسته تقسیم کرد. برخی از این دسته ها، مثل سطح اول و دوم (شناخت تاریخی و سیاسی) نسبت اندکی با تشیع دارند؛ برخی مثل سطوح سوم تا پنجم (علمای ابرار، دینداری محبت محور و فهم کلامی) فهمی قابل قبول و شیعی از مفهوم امامت دارند که برای دیگران نیز قابل اثبات و فهم است و پیچیدگی چندانی ندارد. برخی دیگر مثل سطوح ششم تا نهم (نورانیت، تأویل و بطن قرآن، حضور در ساختار خلقت و قابلیت الحاق و وحدت) به سطحی تأویلی از دین و تشیع باور دارند که از جنبه های، دلی، باطنی و ایمانی ناشی می‌شود و گروهی نیز در باورهای باطنی از جاده ایمان و اسلام خارج شده‌اند و با غلو در شأن ائمه علیهم السلام توحید را به شرک تبدیل کرده‌اند.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ق). ۱۳۶۲. *الخصال*. ۲ جلد. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. — (۱۳۶۳). *من لا یحضره الفقیه*. ج ۱. من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴. — (۱۳۸۵). *علل الشرائع*. ۲ جلد. علل الشرائع. قم: مکتبه الداوری.
۵. ابن شاذان، محمد بن احمد. (۱۴۰۷). *مائه منقبه من مناقب امیر المؤمنین والأئمه*. قم: مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۴ق). (۱۳۶۲). *تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۵۸۸ق-۱۳۷۹). *مناقب آل ابی طالب علیهم السلام*. ۴ جلد. قم: علامه.
۸. ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۴۱۳). *التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین*. قم: دار الكتاب.
۹. ابن مشهدی، محمد بن جعفر (۶۱۰ق-۱۳۷۸). *المزار الكبير (ابن المشهدی)*. قم: موسسه النشر الاسلامی.
۱۰. الموسوی، فخار بن معد. (۱۴۱۰). *ایمان ابی طالب (الحجه علی الذاهب إلی کفر ابی طالب)*. قم: دار سید الشهداء للنشر.
۱۱. امینی، عبدالحسین. (۱۴۱۶). *الغدیر فی کتاب السنه والادب*. ۱۱ جلد. قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۱۲. انسانی، علی. (۱۳۹۲). *دل سنگ آب شده*. چهارم. تهران: جمهوری.
۱۳. بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله. (۱۳۸۲). *عوالم العلوم والمعارف والأحوال*. ۲ جلد. قم: مؤسسه الإمام المهدي (عج).
۱۴. برقی، سید حمیدرضا. (۱۳۹۰). *قبله ما یل به تو*. چهارم. تهران: فصل پنجم.
۱۵. — (۱۳۹۳). *رقعه*. تهران: فصل پنجم.
۱۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد. (۱۳۷۱). *المحاسن*. ۲ جلد. قم: دار الکتب الإسلامیه.
۱۷. "پیش درآمدی بر روش تاریخ نگری در مطالعه ی باورها ی امامیه". (۱۳۹۲). امامت پژوهی، ش ۱۱.
۱۸. جعفریان، رسول. (۱۳۶۸). *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۹. جعفری، رضا. (۱۳۸۳). *صبح شبنم*. تهران: صیام.
۲۰. — (۱۳۸۹). *سواد آینه*. سوم. تهران: آرام دل.
۲۱. چایچیان (حسان)، حبیب. (۱۳۸۹). *خلوتگاه دراز*. دوم. تهران: دنیای دانش - جاویدان.

۲۲. حافظ برسی، رجب بن محمد (۸۱۳ق - ۱۴۲۲). *مشارق أنوار اليقین فی أسرار أمير المؤمنين عليه السلام*. بیروت: اعلمی.
۲۳. حیدری آقایی، محمود، قاسم خانجانی، حسین فلاح زاده و رمضان محمدی. (۱۳۹۰). *تاریخ تشیع (۱): دوره حضور امامان معصوم علیهم السلام*. هفتم. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۴. در شعاع اسم اعظم. (۱۳۸۸). تهران: تکا.
۲۵. دژاکام، علی و علی شریعتی مزینانی. (۱۳۸۸). *از دل کویرم: زندگی خودنوشت دکتر شریعتی بر اساس آثار*. قم: صحیفه خرد.
۲۶. "سید رضا مؤید". (۱۳۹۴). *سرمایه محبت*، دسترسی ۱ تی ر. <http://www.komeit.ir/chardahmasoom/h-fatemeh/ghazal/370-sarmayemohabbat>.
۲۷. سلیم بن قیس هلالی، (۷۶ق - ۱۴۰۵). *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*. ۲ جلد. قم: الهادی.
۲۸. سهرابی، محمد. (۱۳۸۶). *ابرو باده*. تهران: صیام.
۲۹. شاه زیدی (خروش)، عباس. (۱۳۹۱). *پرسه های بی پایان*. تهران: فصل پنجم.
۳۰. شریعتی، علی. (۱۳۸۶). *برگزیده های آثار و اندیشه های دکتر شریعتی*. تهران: رامند.
۳۱. شعیری، محمد بن محمد. بی تا. *جامع الأخبار*. نجف: مطبعة حیدریه.
۳۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). *هزاره ی دوم آهوی کوهی*. تهران: سخن.
۳۳. صدری نیا، باقر. (۱۳۸۸). *فرهنگ مآثورات متون عرفانی*. تهران: سخن.
۳۴. صرافان، قاسم. (۱۳۹۰). *مولای گندمگون*. تهران: آرام دل.
۳۵. صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)*. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص). قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۶. طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ق - ۱۴۱۱)، الف. *الغیبه (کتاب الغیبه للحجه)*. قم: دار المعارف الإسلامیة.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن (۴۶۰ق - ۱۴۱۱)، ب. *مصباح المتعبد و سلاح المتعبد*. مصباح المتعبد. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه.
۳۸. طبرسی، احمد بن علی. (۱۳۶۱). *الاحتجاج*. ج ۱. الإحتجاج. مشهد مقدس: نشر المرتضی.
۳۹. طبری آملی، محمد بن جریر (ق ۵). (۱۴۲۷). *نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداء*. نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداء. قم: دلیل ما.
۴۰. عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۴). *منطق الطیر*. دوم. تهران: سخن.
۴۱. علامه حلی، حسن بن یوسف (۷۲۶ق - ۱۹۸۲). *نهج الحق و کشف الصدق*. نهج الحق و کشف الصدق. بیروت: دار الكتاب اللبنانی.
۴۲. علوی، محمد بن علی بن الحسین (۱۴۲۸ق ۵). *المناقب (الکتاب العتیق)*. قم: دلیل ما.
۴۳. غروب منظومه ی عشق. ۱۳۸۸. مشهد: به نشر.

۴۴. فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۵۰۸ هـ -). (۱۳۷۵). *روضه الواعظین*. ۲ جلد. روضه الواعظین و بصیره المتعظین (طبع جدید). قم: رضی.
۴۵. قزوه، علیرضا. (۱۳۷۵). *پرستو در قاف*. تهران: سوره مهر.
۴۶. کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۷۸). *رصد صبح: خوانش و نقد شعر جوان امروز*. تهران: سوره مهر.
۴۷. ———. (۱۳۸۴). *قصه ی خشت و سنگ*. تهران: کتاب نیستان.
۴۸. ———. (۱۳۸۸). *پیاده آمده بودم*. سوم. تهران: سوره مهر.
۴۹. کوفی، فرات بن ابراهیم. (۱۴۱۰). *تفسیر فرات الکوفی*. *تفسیر فرات الکوفی*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۳۲۹ ق - ۱۴۰۷). *الکافی*. ۸ جلد. الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵۱. گرامی، سید محمد هادی. (۱۳۹۱). *نخستین مناسبت فکری تشیع*. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۵۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (عليهم السلام)*. ج ۱۱۱. بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۳. محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۹۰). *دانشنامه ی امام حسین علیه السلام بر پایه ی قرآن، حدیث و تاریخ*. پنجم. ترجمه ی عبدالهادی مسعودی. دوم. ۱۴ جلد. قم: دار الحدیث.
۵۴. مدرس فتحی، محمد حسن. (۱۳۸۶). *تابان تا همیشه*. تهران: آفاق.
۵۵. مردانی، نصرالله. (۱۳۷۰). *خون نامه ی خاک*. دوم. تهران: کیهان.
۵۶. منتظر القائم، اصغر. (۱۳۹۰). *تاریخ امامت*. سیزدهم. دوم. قم: دفتر نشر معارف.
۵۷. منزوی، حسین. (۱۳۸۷). *مجموعه اشعار حسین منزوی*. تهران: نگاه.
۵۸. نجم الدین رازی. (۱۳۵۲). *مرموزات اسدی در مزمورات داوودی*. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
۵۹. نصر بن مزاحم. (۱۴۰۴). *وقعه الصفین*. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۶۰. نصیری امینی (دانش)، لطفعلی. (۱۳۶۵). *دیوان صدرالافاضل نصیری امینی*. ویراسته ی فخرالدین نصیری امینی. تهران: حیدری.
۶۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۳۶۰ - ۱۳۹۷). *الغیبه (للعنمانی)*. ج ۱. تهران: صدوق.
۶۲. واعظزاده خراسانی، محمد. (۱۳۷۳). *«سرمقاله/ جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی» مشکوه ۲ (۱۳): ۴-۳۸*.
۶۳. ولیئی، قربان. (۱۳۸۲). *گفتم به لحظه نام تو را جودانه شد*. تهران: آفاق.
۶۴. ———. (۱۳۸۷). *ترنم داوودی سکوت*. سوم. تهران: کتاب نیستان.
۶۵. ———. (۱۳۹۳). *لحظه ی جهان*. تهران: کتاب نیستان.
۶۶. همه ی آینه ها. (۱۳۹۱). سوم. تهران: سوره مهر.

Archive of SID

توضیحات:

^۱ أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أَحْصِيَهُمَا وَاعْرِفَهُمَا فَأَمَرَ بِالْحَلَالِ وَانْتَهَى عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ فَأَمَرْتُ أَنْ أَخَذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفَقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ أَيْمَةٌ قَائِمَةٌ مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ (طبرسی ۱۳۶۱: ۱: ۶۵؛ ابن طاووس ۱۴۱۳ق: ۵۹۰).

^۲ برای ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه دکتر سید علی موسوی گرمارودی استفاده شده است.

^۳ برای مرور تطور تاریخی باورهای شیعی رک: فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۱۱، پرونده ویژه: پیش درآمدی بر روش تاریخ نگری در مطالعه باورهای امامیه.

^۴ در ترجمه‌های مرسوم، از آنجا که به این سطح معرفتی توجهی ندارند، چنین ترجمه می‌کنند: «ای کسی که مطابق دین خدا عمل می‌کنی و دین دار هستی.» این ترجمه شبیه است به آن که در زیارت ها گواهی می دهند امام معصوم علیه السلام نماز می‌خوانده و زکات پرداخت می‌کرده است.

Archive